تحلیل روایات ادعا شده برای عدم حجیت ظواهر قرآن

۵۶. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۲/۱۴) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۱۴ اسفند ۱۴۰۲ موضوع: تحلیل روایات ادعا شده برای عدم حجیت ظواهر قرآن

- پیش‌گفتار(چکیده)
- معیار موافقت و مخالفت با کتاب برای فاهم خطاب ؟
- بررسی دیدگاه صاحب وسائل در عدم حجیت ظواهر کتاب
- مدالیل تصوری و تصدیقی در آیات قرآن و رابطه آن با «ضرب علی الجدار»
- بطون آیات قرآن کریم در مراتب مدالیل تصدیقی کلام
- حلّ‌روایات ادعا شده درعدم حجیت ظواهر قرآن
- بررسی معنای «فاضربوه علی الجدار»
- کثرت سیاق نفی در روایات برای در انحصار یک معنا

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تحلیل روایات ادعا شده برای عدم حجیت ظواهر قرآن

موضوعات فرعی:
معیار موافقت و مخالفت با کتاب برای فاهم خطاب ؟
بررسی دیدگاه صاحب وسائل در عدم حجیت ظواهر کتاب
مدالیل تصوری و تصدیقی در آیات قرآن و رابطه آن با «ضرب علی الجدار»
بطون آیات قرآن کریم در مراتب مدالیل تصدیقی کلام
حلّ روایات ادعا شده درعدم حجیت ظواهر قرآن
بررسی معنای «فاضربوه علی الجدار»
کثرت سیاق نفی در روایات برای در انحصار یک معنا

معیار موافقت و مخالفت با کتاب برای فاهم خطاب ؟

شاگرد: ظاهر این حدیث «ما خالف الکتاب» درمورد کسی است که ظاهر قرآن را میداند و به احادیث آگاهی دارد و قدرت استنباط این را دارد که همه احادیث را بر قرآن عرضه کند تا مشخص شود که مخالف با قرآن است. لذا باید این شخص باشد، نه هر کسی که ظاهر قرآن را میداند. دانستن ظاهر قرآن کفایت نمیکند. حدیث این مورد را نمیگیرد. کسی را میگیرد که قدرت استنباط دارد.

شاگرد۲: فرمودید کسی که به حد اطمینان نرسید میتواند به این ظن عمل کند و الزامی ندارد؟

استاد: خیر، چند بحث بود؛ آنها را عرض میکنم.ن اه

اصل بحث ما در روایات عدد بود. فرموده بودند این روایات مخالف با کتاب است. آقا فرمودند روایاتی که امر میکند که حدیثی که مخالف قرآن است، «فاضربوه علی الجدار» برای کسی است که قرآن را بلد باشد. برای کسی است که سر در بیاورد و مخالفت را تشخیص بدهد. فرع بر معرفت به قرآن و آیات آن است. کسی که اصلاً از قرآن سر در نمیآورد چطور میتواند «ضرب علی الجدار» داشته باشد؟! ای کسی مثل اهلسنت که توهم میکنند قرآن را بلد است، توهم این را دارند که از قرآن سر در میآورند، درحالیکه مخاطب قرآن آنها نیستند.

الآن هم مرحوم شیخ در تهذیب میگویند این روایات عدد، مخالف با کتاب است. آیا شیخ مصادق حرف شما هستند یا نیستند؟! ایشان میگویند این روایات مخالف است و آنها را کنار میزنیم. اما آیا مخالفت هست یا نیست؟ من میخواهم بگویم اتفاقا همینجا که شیخ به بیان محکم میگویند مخالف کتاب است، مخالفت نیست. این یک مصادیقی است تا به فرمایش شما برسیم.ن آ

شاگرد۲: شیخ بعد از یک عمر گشتن این حرف را میزند.

استاد: میگویند روایات رویت داریم، روایات عدد را هم داریم که آنها موافق با کتاب است؛ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ[1]».

مباحثی که سابقه دارد یا مبادی ای دارد،

وقتی بین کلام گفته میشود، گاهی اذهان سراغ بعضی از مانوسات دیگر میرود. لذا من یک چیزی میگویم و بعداً معلوم میشود که اصلاً مقصود من بیان نشده است. فعلاً این مقدمات را عرض میکنم تا بگویم بحث ما سر این است که آیا روایات عدد با کتاب مخالفت دارند یا ندارند؟

آن چه که عرض من بود و قبلاً به تفصیل مباحثه آن شده...؛ زحمت کشیدهاند چند جلسهای راجع به نحوه مخالفت و موافقت کتاب به چه صورت است را گذاشتهاند. آن جا روایاتش را بررسی کردیم. آیا بهمعنای حجت و لاحجت است؟ آن چه که میخواهم عرض کنم که اهمیت دارد و دیروز هم گفتم، این

است: در یک فضایی مطالبی گفته می‌شود که ذهن همه بشر در تصورش مشکلی ندارند و موافق است. اما گاهی در یک فضایی مطلبی گفته می‌شود که نیاز به توضیح دارد. فوری برای ذهن مخاطب این سخن، واضح نیست. مثلاً می‌گویند قرآن کریم لسان عربی مبین است که دارد با مردم حرف می‌زند. در لسان عربی مبین که نص بر معارف است، شما می‌گویید تاویل نص حرام است؛ سلف تاویل نمی کردند، هر چه ظاهر نص است را باید گرفت، سؤال از کیفیت هم بدعت است. خب این یک چیزی است که ذهن آدم جا می‌خورد. وقتی می‌گویید «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»[2]، «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»[3]...؛ حاج آقا زیاد می‌گفتند. کسی از مجسّمه بود، می‌گفت: «اعفنی عن الفرج و اللحیه و اثبت ما شئتم»، چون نص داریم. برای خدا متعال فرج و لحیه را قائل نباش، بقیه آن دیگر در روایات و آیات آمده است.

حاج آقا می‌گفتند به او گفتند نه، در آیه داریم «وَلَيَسْأَلُكَ الْأُنْثَى»[4] او گفت «اجدت و اصبت و اثبته فی کتاب الله»! قانع شد و گفت پس نص داریم. برای خداوند که ضمیر مونث نمی‌آوری. برای خداوند ضمیر مذکر می‌آوری. در اینجا هم می‌فرمایند «وَلَيَسْأَلُكَ الْأُنْثَى»، تفاوت روشن است. اگر ضمیر مذکر می‌آوری، او مذکر است. پناه بر خدا!

منظور این‌که این یک فضایی است که ذهن هزینه می‌برد تا بخواهد بفهمند که چه می‌گویند. وقتی می‌گویند ید الله، مبادا بگویی به‌معنای قدرت است. تو چه کاره هستی که بگویی ید به‌معنای قدرت است؟! ید یعنی ید. حال دست خدا به چه صورت است؟ نمی‌دانیم! این‌ها یک حرف‌هایی است که اصلاً ذهن عرف عام بشر آن‌ها را نمی‌پذیرد. وقتی وارد فضای آن‌ها می‌شود می‌بینند یک چیزهایی می‌گویند! کوه به موی؛ یک مقدس بازی‌هایی است که می‌گویند اقتصار بن نص کنیم. این یک مثال است. این یک مثال از عرض من بود.

ببینید دارد در یک محیطی زندگی می‌کند، حرفی را در محیط سلفی گری خودشان می‌زند، این حرفی که او می‌زند برای تصور و اقتراب ذهن کل بشر به آن، نیاز به مئونه است. یعنی نمی فهمید که می‌خواهد چه بگوید. می‌گویید چون در نص آمده «ید الله»، پس تاویل ممنوع است. مبادا بگویی ید یعنی قدرت! خب لسان عربی مبین چیست؟! و این دین که برای آن‌ها مبهم نیست. خود ابن تیمیه که مدافع مهم حنبلی است که می‌گویید تاویل محال است، در «الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ»[5] می‌گویید تاویل حرام است، اما وقتی به «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»[6] می‌رسد شروع به تاویل کردن می‌کند. خب آقای ابن تیمیه چه شد؟! باءک تجر و بائی لاتجر؟! وقتی شما می‌گویید خداوند در عرش است و علم او احاطه دارد...؛ ذاتش در فوق العرش است و تنها علمش احاطه به زمین دارد... . یک وقتی گفتم ابن حنبل به کسی مثال می‌زند که یک جامی را در دست گرفته، می‌گویید در آن نیست ولی احاطه به آن دارد. خداوند بالای عرش است اما احاطه علمی به زمین دارد. خب این آیه که می‌گویید «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؟! خب در اینجا هم بگویید وجه به‌معنای صو است، وقتی نص می‌گوید وجه، چه کار داری که بگویی به‌معنای فلان است؟! وجه یعنی وجه؛ کیفیت هم مجهول است. در اینجا تناقض شد. خلاصه در اینجا وجهش هست یا نیست؟ اگر وجهش هست پس ذاتش فوق عرش است. اگر ذات فوق عرش است، پس وجه در اینجا نیست. شما نگاه کنید. من از حافظه عرض می‌کنم.

می‌خواهم عرض کنم در یک فضایی می‌گویید تاویل نص حرام است، سلف سؤال نمی کردند و ...، درحالی‌که این‌ها خلاف ذهن عادی کل بشر است. کدام ذهن بشر است که با درکی که از خدای السلام دارد، بگوید وقتی قرآن می‌فرماید «ید الله فوق ایدیهم» یعنی خدا دست دارد ولی نمی‌دانیم به چه صورت است؟! آن‌ها گیر هستند. در یک فضای مقدس مآبی هستند.

از چیزهایی که حاج آقا زیاد تکرار می‌کردند، این بود: در قضیه حدوث و قدم کلام الله می‌گفتند عده‌ای را گرفتند و آوردند. بعداً هم مامون با آن‌ها مکاتبه داشت. یکی از آن‌ها همین ابن حنبل معروف است؛ می‌گویند «سنة المحنة». حتی می‌گویند ابن حنبل را به اسارت می‌بردند که مامون در

ترکیه وفات کرد و مستخلص شدند. متوکل که سر کار آمد آنها نفس راحتی کشیدند. متوکل همراه از حیث مشی اجتماعی همراه عامّه این اهل حدیث بود. مامون برای هر کدام از اینها یک چیزی گفت. حاج آقا میفرمودند مامون به ابن حنبل نوشت: «و اما انت فکفاک جهلک»؛ یعنی ابن حنبل در دید مامون به این صورت بود. خب کسی که مامون به او بگوید «کفاک جهلک»، حال میخواهد بگوید «ید» و «وجه» را کار ندانسته باش. به لفظ دست نزن، کیفیت هم مجهول است. این خلاف ذهن کل بشر است. این مثال اول بود. این را برای چه عرض کردم؟ برای اینکه یک فضایی است که وقتی آدم یک حرفی را تصور میکند، هزینه میبرد تا بفهمد چطور شده و میخواهد چه چیزی بگوید. در چه فضایی میگویند به نص دست نزن و تاویل حرام است؟! او هم جوابش را داد «وَمَنْ كانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمىٰ» [7] این معروف است. میگویند کسی که در اینجا کور است، در آن جا هم کور است. به تاویل چه کار دارید؟! یک چیزهای واضحی هست که عرض کردم. درک این حرفها و تحلیل آنها این همه هزینه میبرد.

---

[1] البقره ۱۸۹

[2] الفتح ۱۰

[3] طه ۴۱

[4] آل عمران ۳۶

[5] طه ۵

[6] البقره ۱۱۵

[7] الاسراء ۷۲

بررسی دیدگاه صاحب وسائل در عدم حجیت ظواهر کتاب

شبیه همین در بحث ما است. در مسأله ظواهر کتاب، اطلاع بر کتاب، حجیت ظوهر، مستحضر هستید که بحث‌های سنگینی شده؛ در اینکه ظواهر کتاب حجت هست یا نیست؟ خب. چرا؟ قرآن کریم که «لسان عربی مبین» است، «آیات بیانات» دارد، چطور می‌گویید اصلاً حق استظهار ندارید؟! بلکه باید توقف کنی و هیچ قضاوتی نکنی تا اینکه از اهل البیت علیهم‌السلام که ثقلین هستند و عدل القرآن هستند، توضیحی بیاید.

به نظرم هشتاد روایت آورده‌اند؛ مرحوم صاحب وسائل عالم بزرگی هستند. در عدم حجیت ظواهر کتاب بابی دارند. هشتاد روایت آورده‌اند تا ببینید اهل البیت فرموده‌اند ظواهر کتاب حجت نیست. خب این بحث سنگینی می‌شود. این هشتاد روایت بسیار سنگین می‌شود. یادم هست که در بحث اصول حاج آقا وسائل را می‌آوردند و می‌خواندند. از روی وسائل می‌خواندند و روایات را بررسی می‌کردند. دعوا هم شد. یک آقای دیگری هم بود که مدافع حرف صاحب وسائل بود که حجت نیست. مفصل بحث می‌شد. دیگر ناراحت شد و شاید هم دیگر نیامد. حاج آقا می‌گفتند ظواهر کتاب حجت است، ایشان می‌گفتند حجت نیست. خب این بحث خیلی سنگینی است.

حال سؤال من این است: به کل بشر عرضه می‌کنیم؛ مسلمانان قرآنی دارند و عده‌ای می‌گویند به این کتاب دست نزنید. حق ندارید چیزی از آن بفهمید الا اینکه بعداً یک روایتی از اهل البیت بیاید. و برخی هم می‌گویند این کتاب است و ما از آن چیزی می‌فهمیم. کدام یک از اینها است که ذهن کل بشر در درک آنها مئونه نمی‌خواهد و دیگری نیاز به مئونه دارد؟ آنی که می‌گوید ظواهر حجت نیست. او یک حرفی می‌زند که ذهن نوع بشر نمی‌تواند تحلیل کند. خب. چرا؟! چطور است با اینکه این کتاب در دست همه است من باید توقف کنم و نباید عمل کنم؟! خب وقتی به‌دنبال خاستگاه آن می‌روی‌م، می‌بینیم وسائل هشتاد روایت آورده است. هشتاد روایت کم نیست. مثل حاج آقا شروع می‌کند تک‌تک روایات را که می‌خواند، وقتی تک‌تک روایات را می‌خوانیم می‌بینیم این چیزی که ایشان می‌گویند این روایات نمی‌گوید. یعنی در استظهار از روایات اشتباه کردند. ایشان می‌گویند این روایت می‌گوید ظاهر قرآن حجت نیست، شما که استظهار می‌کنید بر این مطلوب دلالتی ندارد. تک‌تک روایات را منصفانه بررسی می‌کنید، بدون اینکه از پیش یک مطلوبی داشته باشید، می‌بینید دلالت این روایت به چه صورت است.

مدالیل تصوری و تصدیقی در آیات قرآن و رابطه آن با «ضرب علی الجدار»

در مورد فرمایش شما هم میخواهم مطلبی را عرض کنم که در «فاضربوه علی الجدار» به بیانی که شما داشتید نیازی نباشد. شما میفرمایید مخاطب حدیث همه نیستند، مخاطب کسی است که از قرآن سر در بیاورد و آگاه باشد. او بگوید روایتی که آمده بهمعنای «فاضربوه علی الجدار» است.

ببینید با توجه به بحثهای کلاسیکی که در اصول و ... خواندهایم و مشغول بودیم، الآن در ذهن ما مطالبی منحاز و روشن است که من طلبه میتوانم از آنها اسم ببرم شما هم به ازاء این الفاظ، به ذهنتان چیزی بیاید اما وقتی این الفاظ منحاز نبود و روی آن بحث نشده بود، به این وضوح نبود. بحثهای علمی حیثیات ظریفه و دقیقه را ممتاز میکند. یکی از آن بحثهایی که همه شنیدهایید و مکرر به گوشتان خورده و الآن میخواهم از آن استفاده کنم، این است...؛ نمیدانم به این بیان در کلمات علماء آمده یا نیامده. گویا میخواهم به این عنوان بگویم که ذهنتان را تشحیذ کنید و آن را در کنید، میگویم. مطلبی که میخواهم عرض کنم کانه فصل الخطاب مسأله ظواهر است. به چه صورت؟

میگوییم وقتی روایات را نگاه میکنید، میبینید لسان هایی تندی دارند. «انما یعرف القرآن من خوطب به»[1]، «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»[2]. به گمانم راجع به ظواهر هشتاد روایت دیگر هم هست. شما ببینید، یکی-دو روایت نیست. در وسائل مفصل بحث کردهاند. عبارات تندی هست که مبادا سراغ آن بروید. قرآن ناسخ و منسوخ دارد. باید همه اینها را بلد باشید. چرا راجع به قرآن میخواهید حرف بزنید؟! مخصوصاً در جایی که علمش تنها نزد ما اهل البیت است. اصلاً نزد غیر ما اهل البیت علمش نیست. بیانات به این روشنی و صریحی هست. «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»؛ یعنی این قدر دور است. خب وقتی دور است، شما میخواهید چه کار کنید؟! این لحن های تند است.

از آن طرف شما در روایات میبینید وقتی حضرت حرفی میزنند، میگویند چرا نمیگویی این حرفی که زدم از کجای قرآن است؟! لحن را ببینید. یعنی چه؟ یعنی من که امام هستم وقتی میگویم «الحمد لله رب العالمین»، تعبدا قبول کنید که یعنی «الصلاة واجبة». امام معصوم هستم. تو چه کار داری؟! تو از من بپرس، من میگویم «الحمد لله رب العالمین» یعنی «الصلاة واجبة». قطعا مقصود امام این نیست. مقصود امام این است که وقتی من حرفی زدم و تو از کتاب پیدا کن، یعنی بر تو آیهای را میخوانم که میفهمی آن آیه حرف من را میگوید. نه اینکه نمی فهمی و تعبدا میگویی امام این را گفت. پس تو از آیه یک چیزی میفهمی. وقتی میگویند بر کتاب عرضه کن، تا وقتی نفهمی چطور عرضه کنی؟!

خب این روایات را چطور باید جمع کنیم؟ مطلبی که عرض می‌کنم، این است: همه ما در کلاس خوانده‌ایم؛ زبان و دلالت. یک مدلول تصوری داریم و مراحلی که مدلول تصوری دارد. در مباحث اصول در بحث دلالت، این‌ها را بحث کردیم. دلالت تصوری قطعاً ثابت است و مراتب دارد. بعد از تمامیت مدلول تصوریه یک کلام لفظی نوبت به مدلول تصدیقی می‌رسد. مدلول تصدیقی مراتب عدیده‌ای دارد. مراتب عدیده‌ای که مراد جدی از کلام است. یعنی وقتی ناسخ و منسوخ، عام و خاص را کنار هم گذاشتید، یک مراد جدی پیدا می‌شود. اگر این‌ها را در کلاس اصول به‌خوبی فهمیدیم، الآن دوباره استحضار می‌کنیم. مدلول تصوری چیست؟ مدلول تصوری مفردات جمله، مدلول تصوری مرکب تام، مدلول تصوری خارج شده از قرائن داخلیه لفظیه یک کلام، مدلول تصوری خارج شده از قرائن لبیه. این‌ها باز هم تصوری است. قرائن نوعی همراه یک کلام هستند. همه این‌ها در سطح مدلول تصوری است. تصوری یعنی اگر این عبارت حتی از یک سنگ هم صادر شود، این به ذهنتان می‌آید. لذا مرحوم مظفر می‌گفتند تداعی معانی. این‌شان مدلول تصوری را می‌گفتند تداعی است. یعنی دست خودتان نیست. همینطور می‌آید. اصلاً نیازی به پشتوانه اراده متکلم ندارد. چرا؟ چون بدنه زبان است. مصداق کلامی از زبان است. در ذهن شما آرشیوی از یک زبان هست؛ این را که می‌گویند یک چیزی می‌فهمید.

آیا روایاتی که می‌گویند سراغ قرآن نروید، می‌خواهند این را بگویند؟! یعنی می‌خواهند بگویند قرآن به‌عنوان لسان عربی مبین، اصلاً مدلول تصوری ندارد. در ذهن شما حرام است که چیزی از آیات بیابید، منظور این است؟! این‌که خلاف بدیهی است. این روایات نمی‌خواهد مدلول تصوری را بگوید. خب پس الآن یک بخش مهمی از کار برای ما روشن شد. یک گام این است که آیات شریفه را در حد که طبق ادبیات لسان عرب است که عموم عرب و در فرضی که ترجمه آن تام است به زبان‌های مختلف، کسی مشکلی ندارد. نهی از این نیست. چون این تنها مربوط به مدلول تصوری کلام است.

خب شما می‌گویید مدلول تصوری یک معنای واحد است؟! چه کسی این را گفته؟! یک کلام می‌تواند در مدلول تصوری متعدد باشد. استعمال لفظ در اکثر از یک معنا باشد. «جمّال ذو وجوه» حتی در بدنه زبان. در این‌که مشکلی نیست. ما مگر مشترک لفظی نداریم؟! پس روایات این مورد را نمی‌گوید. خیلی خوب شد. پس الآن قاطعانه می‌توانیم قسم بخوریم که روایات ناهی از مراجعه به قرآن بدون اهل البیت علیهم‌السلام، اصلاً ناظر به مدلول تصوری قرآن کریم نیست. البته به شرطی که مدلول تصوری را به‌خوبی تصور کرده باشیم. اگر شما مدلول تصوری را بند به مدلول تصدیقی کنید و بگویید اشتباه می‌گویی، این حرف دیگری است. چون شما مدلول تصوری را نگرفته‌اید. این معلوم باشد. داریم دقیق جلو می‌رویم.

مرحله بعدی این است: کلامی که در بدنه یک زبان است و مدلول تصوری همان زبان را دارد، ولو چند وجه دارد؛ یعنی مدلول تصوری یک کلام چند وجه است، حال یک متکلم از این کلام استفاده می‌کند و آن را به مخاطب خودش القاء می‌کند. یعنی این کلام با مدلول تصوری در بدنه زبان یک پشتوانه اراده متکلم پیدا می‌کند. می‌گوییم یک متکلم «اراد من هذه الجملة معنا». به محض این‌که اراده پشت لفظ آمد، حال مدلول تصدیقی شروع می‌شود.

سؤال این است: مدلول تصدیقی مراتب عدیده‌ای دارد، اولین مرحله مدلول تصدیقی که اراده متکلم بود، چه اراده‌ای بود؟ اراده استعمالی بود. اراده استعمالی به قدری لین و نرم هست که حتی در استعمال قطعاً مجازی هم هست. شما به‌طور قطع می‌گویید وقتی گفت «رایت اسدا یرمی»، یعنی «رایت رجلا شجاعا». سؤال ظریف این است: در این‌جا «اسدا» واقعاً به‌معنای رجل شجاع است؟ یعنی اراده استعمال لفظ اسد در معنای حیوان مفترس لغوی نداشته؟ اگر نداشته که اصلاً آن مجاز لطیف هم محقق نمی‌شود. اصلاً باید داشته باشد. باید گوینده اراده استعمال لفظ اسد در معنای لغوی داشته باشد تا بتواند با قرینه بسیار زیبای کلام مجاز را سر و سامان بدهد. پس حال که کلام سر اراده متکلم رفت، اراده یک متکلم از مراتب الفاظ، باید تحلیل شود.

اگر شما اراده متکلم را یک طیف دیدی و مراتب آن را باادقه ترسیم کردی، در آخر کار که هشتاد روایت وسائل را می‌بینی، خیلی قشنگ می‌فهمی که این روایت دارد کجا را می‌گوید. وقتی می‌گوید «انما یعرف القرآن من خوطب به»، این «یعرف» یعنی صلات به‌معنای نماز است؟! «فی» به‌معنای «فی» است؟! این «یعرف» مدلول تصدیقی بالا بالایی است. رأس هرم اراده اصلی القاء کننده است. این «یعرف» است. این معرفت مقصود اصلی از کلام است. مراد جدی جدی و نهائی و اصلی است. و لذا چنین کسی وقتی یک عامی می‌بیند خاصش را هم می‌بیند. چرا؟ چون وقتی عام را دید، خبر از خاصش هم دارد. چون عام که مراد جدی نیست. عام همراه خاص، رویهمرفته مراد جدی است.

---

[1] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل , جلد۱۷ , صفحه۳۳۵

[2] تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة , جلد۲۷ , صفحه۱۹۲

بطون آیات قرآن کریم در مراتب مدالیل تصدیقی کلام

شاگرد: بطون را هم در این مرام جدی داخل کردید؟ آن روایاتی که فقط برای اهل البیت هست را در مرام جدی داخل کردید؟

استاد: یعنی اگر بطون در طول معانی ظاهری باشد، بله. و اگر بطون در استعمال لفظ در اکثر از یک معنا باشد و در عرض هم باشند، دستگاهش فرق میکند. یعنی چه بسا شما این استعمال را میفهمید ولی از دیگری اصلاً سر در نمیآوردی. «یعرف ان هذا اللفظ استعمله اللّه فی عشر معنی عرضا». در ده معنا در عرض هم استعمال شده، نه در معانی با بطونی در طول هم.

شاگرد: عرف یک مرتبهای از مرام جدی را میفهمد. اما «من خوطب به» بیشتر به همان بطون و موارد متعددی که اراده کرده میخورد.

استاد: نوعاً بشر در استعمال بیش از یک معنا ضعف دارند. میگویند محال است. بنابراین یکی از موارد مهم غیر از بطون یک معنا همین است. یک معنا، لایه لایه جلو میرود و بطون میشود. اما در عرض یک معنا، بدون اینکه معنای دوم در بطن معنای اول باشد، معنای مستقل دیگری هم مرام است.

بنابراین «یعرف من خوطب به» یعنی «من خوطب به یعرف المعانی العرضیه». ذهن عرف ضعیف است، تنها یکی از آنها را میفهمد.

شاگرد: اگر معنای اختصاصی باشد که تنها آنها میفهمند.

استاد: معرفت اصلیه ای که هیچ نقص و هیچ خطائی در آن راه ندارد. «یعرف معرفة تامة شاملة غیر مخطئة فی شأن من شئون المعرفة».

شاگرد۲: چه قرینهای هست برای این قیود؟

استاد: تناسب حکم و موضوع. با همین توضیحاتی که عرض کردم. «القرآن» دارد. مخصوصاً با این مقدماتی که عرض کردم. «یعرف القرآن من خوطب به»، مثلاً در «اقیموا الصلاة» کاری ندارید که بفهمید نماز بخوانید یا نخوانید؟! اصلاً پس بایستید تا بگوییم «یعرف القرآن»! درحالیکه در دلالت تصوری کسی پس نمی ایستد. اما در اینکه ببینیم «اقیموا»، وجوبی است، ندبی است، شرائطش چیست، باید عالم به شریعت باشیم. چرا؟ چون «اقیموا الصلاة» مرام جدی کلام است. لایههایی از مرام جدی است که یا طولی است یا عرضی است که کسی که عالم است آنها را میداند.

شاگرد: در مدلول تصوری، مخاطب... .

استاد: مدلول تصوری که مخاطب نمی‌خواهد.

شاگرد: در مشترک لفظی کسی که مخاطب این بیان است، آیا باید بداند که این مشترک لفظی هست یا نیست؟

استاد: نه... .

حلّ‌ورواىات ادعا شده درعدم حجیت ظواهر قرآن

شاگرد: قرآن این قابلیت را دارد که در مدلول تصوری، مدالیل مختلفی داشته باشد. تأکید هم شده که قرآن دارد. حال ما از کجا می‌توانیم بفهمیم در تصدیقش آن معنایی که مد نظر شارع است، کدام است؟

استاد: گاهی یک آیه می‌آید و هیچ درک تصدیقی ای از آن پیدا نمی‌کنیم. می‌گوییم این آیه در ذهن من مخاطب مجمل است و مبهم است. یعنی درکی از آن ندارم. البته مبهم با مجمل تفاوت می‌کند. در مجمل، فی الجمله درکی داریم اما در خصوصیاتش گیر داریم. مبهم این است که اصلش معلوم نیست. مکرر گفته ام؛ محضر یکی از اساتید بودم که همه شما او را می‌شناسید. رحمت الله علیه! جمله‌ای گفتند که خاطرم مانده. یادم نیست به چه صورت فرمودند. نسبت صریح نمی‌دهم اما برای من جالب بود. ایشان این آیه شریفه را در کالس خواندند: «فَإِذَا نُشِّقَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَ كَالدِّهَانِ»[1]. به نظرم همین آیه بود. آن بزرگ گفتند من به سهم خودم هیچ درکی از این آیه ندارم. عبارتشان این بود. درکی ندارند یعنی لغتش را بلد نیستم؟! نه، یعنی خدای متعال می‌خواهد چه چیزی بگوید. مرادش چیست. فرمودند هیچ درکی ندارم و اصالً برای من مبهم است. این فرمایش ایشان بود. گاهی آیه به این صورت است. می‌بینند مبهم است و نمی فهمد. تازه شروع می‌کنند به گفتن. شاید خود ایشان قدرت داشتند ده معنا را بگویند. اما می‌خواستند مرادِ تصدیقی را بگویند. وجوهی که ما می‌گوییم اینطور نیست. می‌فرمودند اینکه مراد خداوند از این آیه چیست، مبهم است. مجمل این است که یک چیزی می‌فهمیم اما تفصیلش را نمی‌دانیم. گاهی است که تفصیل آن را در حد دلالت تصوری می‌دانیم، چون مبهم نیست. اما اینکه مراد جدی، جد الجد با مراتبی که دارد، کدام است، نمی‌دانیم.

بنابراین «لیس شیئ ابعد من عقول الرجال»، یعنی لفظ مدلول تصوری؟ آن طرف هم عده‌ای گفته اند؛ عرض کردم در «آیات بیّنات» می‌گویند یعنی ظاهر الدلالة. وقتی خود قرآن می‌گوید آیات بیّنات، شما می‌گویید قرآن مبهم داریم؟! اینها از اجلاء علماء هستند ولی در مباحثه طلبگی بیست مورد یادم هست. بیست مورد از تفسیر خودشان پیدا کردم که بعد از بحث‌ها در آخر کار به جایی نمی‌رسند. خودشان می‌گویند به جایی نرسید. خب چطور شما در جای دیگر می‌گویید «آیات بیّنات»، یعنی «دلالتها ظاهرة»، ظهور عرفی آن تمام است، اما در تفسیر خودتان در موارد می‌رسید و می‌گویید نفهمیدیم چه شد؟! خب چطور می‌گویید «آیات بیّنات»؟!

«بیّنات» اصالً به‌معنای ظاهر الدلاله نیست. یعنی دلالت آیات همه جا ظهور عرفی دارد. اصلا اینطور نیست. آیات بیّنات، یعنی آیاتی است که هر چه بیشتر به دنبالش می‌روید، حقانیتش بیشتر واضح می‌شود. بیّن به این معنا است. یعنی وقتی یک آیه را می‌بینید و پی جویی می‌کنید، شواهد صدق و حقانیتش بیشتر روشن می‌شود. نه اینکه «بیّنات» یعنی معنایش در ذهن عرف ظاهر و واضح است. چون خیلی از آیات داریم که به این صورت نیست. خود عرف را ببینید. الآن حدود هفتاد ترجمه فارسی هست. اینها را که ببینید، می‌بینید یک آیه ده جور ترجمه شده است. اگر ظهور عرفی داشت که ده مترجم متفاوت معنا نمی کردند. این چه حرفی است که بگوییم «آیات بیّنات» یعنی آیاتی که ظهور دارند. نه، آیاتی که ظهور دارند و آیاتی داریم که ظهوری ندارند.

مبهم است، مجمل است. همه اینها را داریم. بیّنات، بهمعنای واضح الحقانیت است. نه واضح الدلالة اللسانیة. واضح الدلالة اللسانیة با حقانیت فرق دارد. هر چه پی آن را میگیری، تا روز قیامت میبینی شواهد حقانیتش افزوده میشود.

این برای بخش اول بود. آن چه که میخواستم بهعنوان فصل الخطاب عرض کنم، این است: اگر شما برای دلالت یک طیفی درست کنید، از سادهترین مدلول تصوری مفرد شروع کنید تا غامضترین مدلول تصدیقی که رأس هرم مدلول و اراده ملقی کلام است، اگر این طیف را درست کنید، جای این هشتاد روایتی که صاحب وسائل فرمودهاند را پیدا میکنید. دیگر مبهم نیست. نمیگویید ای وای! امام فرمودهاند دور قرآن نروید تا سراغ ما بیایید.

یادم هست؛ مراحلی دارد؛ بسیاری از آیات هست با حالت خاصی که برای ما دارد، جلو میرویم و میبینیم هر چه به حسب ظاهر امر تفحص میکنیم و بعد هم مراحل بعدی، حتی یک روایت در توضیح آن پیدا نمیکنیم. خب شما میگویید توقف کن. حرفی نیست. توقف در چه چیزی میکنیم؟ در مراد خدای متعال از این آیه توقف میکنیم. نه اینکه احتمالات را نگوییم و بحث تفسیری نکنیم و لغتش را نبینیم. چون هیچ روایتی ذیل این آیه نیامده، بگوییم بر شما توقف کردن واجب است و حتی حرام است که لغتش را معنا کنید! سیره علماء اینطور است؟! مرحوم شیخ الطائفه در مقدمه تبیان میگویند تفسیر به رای حرام است، اما بعد میگویند مقصود از تفسیر به رای، ذکر احتمال نیست. ما بگوییم محتمل است که منظور این باشد، اینکه تفسیر نیست. بحث علمی روشنی است.

---

[1] الرحمن۳۷

بررسی معنای «فاضربوه علی الجدار»

شاگرد: شما فرمودید این ظاهر تمام می‌شود و در قیامت هم حجت دارید. یعنی همان تصوری که داشت و به تصدیق رسید، برایش کفایت می‌کند و در قیامت حجت دارد که در خلاف قرآن بوده.

استاد: این‌که به دیوار بزنید، یعنی هر حدیثی آمد صبر کن تا تفسیر بخوانی؟! خب چقدر از تفسیر؟ چند کتاب تفسیری؟ شما این‌ها را روشن کنید. روایتی که می‌گویید «فاضربوه علی الجدار»، مخاطبش چه کسی است؟ مخاطبش کسی است که تفسیر بلد باشد؟ خب چند کتاب تفسیری باید خوانده باشد؟ تعیین کنید. دوره خوانده باشد یا بعضی از کتب تفسیری را؟ حدیث‌هایی که ذیل آیات آمده، باید چند کتاب حدیثی را دیده باشد؟ دیروز حرف صاحب کفایه را گفتم، تنها روایات وسائل و بحارالانوار را ببینید؟ یا روایاتی که در مصادر بحارالانوار هم هست و در دست‌ها نیست؟

شاگرد۲: وقتی «فاضربوه علی الجدار» را به دست عرف بدهید، از روایت یک چیز منفی می‌فهمد یا این‌طور می‌فهمد؟ یا تعبیر «زخرف باطل» به چه صورت است؟

استاد: بله چیز منفی می‌فهمد اما به چه معنایی؟ وقتی کل را در نظر می‌گیری برای تو و صیانت تو منفی است. ما هم قبول داریم. یعنی منی که «فاضرب» را گفتم، نمی‌خواهم بگویم واقع مطلب و علوم ما چیست. بلکه برای تو که بخواهی دغدغه کنی منفی است. آن را بزن.

شاگرد: این احتمالی است که حضرت عالی می‌فرمایید، یک احتمال هم این است که آن‌ها روایات جعلی که هنوز تنقیح نشده را داشتند، و به‌گونه‌ای بوده‌اند که عرف عام هم می‌توانست بفهمد با روح قرآن مخالف است. لذا اهل البیت علیهم‌السلام برای آن‌ها گفته اند «فاضربوه علی الجدار».

استاد: عرض من این است که اگر چنین چیزی باشد، حداقل یک مورد بین جمع وسیع شیعه و اصحاب ائمه مطرح می‌شد که این روایت دروغ آمد و آن را به دیوار زدیم. چرا؟ به‌خاطر این‌که مخالف کتاب است.

شاگرد: چطور شما می‌گفتید روایات تقیه ای نمی‌مانند، در اینجا هم اینچنین است.

استاد: من قبول دارم روایاتی که مخالف بوده افتاده، می‌گوییم یک جایی وقتی می‌خواستند طرح کنند می‌گفتند. ببینید یک جا از کافی آوردیم که گفته بود تقیه بوده، طرح هم کرده بودند. «اتقاک» داشت. یک جا هم بگویند «ضربناه علی الجدار».

شاگرد: شما می‌گویید زمینه اش پیش آمده؟

استاد: نه، چون روایتی بوده که می‌خواستند کنارش بگذارند. فقط یک جا، نه همه جا. هزار مورد بود که «ضربوه علی الجدار»، دروغ گوها هزار مورد گفتند، بدنه اصحابنا الامامیه «ضربوه علی الجدار»، بسیار خب. یک مورد هم باشند که بگویند «ضربناه علی الجدار».

داش‌گرگ: نتیجه فرمایش شما این می‌شود که شما روایات دسته را قبول ندارید؟ خب آن روایات کجا است؟

استاد: مواردی که بگوید این دروغ بود، «کذب علیّ»، مصادیقش مثل تقیه پیدا می‌شود. «کذب علیّ»، من این را نگفتم. مصادیقش را ذکر می‌کنند که فلانی این را دروغ گفت. بسیاری از مطالبی که در مفاد روایات می‌آید، حتی قبل از شیخ و تهذیب و جمع بین روایات، جاهایی که مثل رجال کشی می‌آید، چطور تضعیف می‌کنند؟ می‌گوید این مطلب را گفت و دروغ گفت. بیرون رفت و به امام نسبت دروغ داد و این جمله را گفت. این مصادیق می‌شود. شما برای فرمایش خودتان یک مصادیق بیاورید. بگوید یک دروغی گفت، ما دروغ او را عرض بر کتاب کردیم و کنار گذاشتیم. منظور من روشن باشد. شما ادعا می‌کنید روایاتی داشتند که «ضربوه علی الجدار» و محو شدند. من در این حرفی ندارم. فرمایشی است. اما من می‌گویم وقتی «ضربوه علی الجدار» به این معنا باشد، خواهی و نخواهی در هزاران مورد، یکی نقل می‌شد.

داش‌گرگ: یک مصادیق را ذکر کنم. وقتی به یونس گفتند «ما اشدّ انکارک الحدیث»، بعد همین روایت را نقل کرد. اصلاً روایت دسته همینی است که یونس گفته است. چرا این قدر روایات را در می‌کنی؟ چون امام علیه‌السلام فرمودند «دسّ فی احادیث...».

استاد: مصادیق بیاورید، نه کلی.

داش‌گرگ: این از مصادیقی که می‌گویید قویتر است. یعنی اصلاً حالت یونس که روایات را در می‌کند، به چه دلیل است؟ علتش دسّ در روایات است که حضرت فرمودند بر کتاب عرضه کنید. اینکه خیلی قویتر از این است که یک روایت بیاورم که مثلا گفته باشد که شرب خمر اشکالی ندارد و فقط موقع نماز شرب خمر نکنید.

استاد: کار کسی در در به کتاب، مثل این است که بگوید فلانی هم گفته به کتاب عرضه کن.

داش‌گرگ: فی الجمله بوده. یعنی تلقی یونس این بوده که یک روایاتی هستند که به‌خاطر این در می‌کنم. چه بسا چیزهایی بوده که بقیه هم نمی فهمیدند.

استاد: یک روایت کلی را برای مخالفت کتاب بیاورید که یونس روایت را در کرد -نمی‌گویم کدام روایت- چون مخالف با کتاب بود. شما می‌گویید بوده، خب در زمان خود معصوم روایتی بیاورید که اینطور در شده باشد. نه اینکه بعداً از تهذیب بیاورید که می‌گوید روایات عدد مخالف با قرآن است. شما از زمان خود معصومین یک روایت کلی بیاورید که یونس آنها را در می‌کرد، چون دست بود. روایات وضع بود. روایاتی را در می‌کرد چون تقیه بود. ولو کلی. یکی هم روایاتی را در کرد چون مخالف با کتاب است. کلی آن را بیاورید. مقصودم این است: شما که می‌گویید بود، اگر بود یک جا خودش را نشان می‌داد. می‌گوید ببین چقدر روایات مخالف با کتاب بود. فلانی روایاتی را به‌خاطر مخالفتش با کتاب قبول نمی کرد. مثل اینکه می‌گویید فلانی روایاتی را به‌خاطر دست قبول نمی کرد. فلانی روایاتی را به‌خاطر تقیه قبول نمی کرد. یک جا هم بگوید فلانی روایاتی را به‌خاطر مخالفت با کتاب در کرد. شما می‌گویید بوده، شما می‌گویید به حمل شایع در فضای آنها بود، آنها می‌دانستند، لذا به‌خاطر مخالفت با کتاب آنها را در می‌کردند. یکی از آن روایات به ما نرسیده است.

داش‌گرگ: روایاتی که محضر حضرت می‌آمدند و روایتی می‌خواندند ولی حضرت آیه را مخالف با آن می‌خواندند، زیاد است. مواردیکه به حضرت عرض می‌کردند این با کتاب خدا نمی خواند، حضرت هم آیه می‌خواندند. از این موارد کم نداریم.

استاد: مواردیکه خلاف است را بیاورید، همان جا معلوم می‌شود.

شاگرد۲: ذیل آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»[1] حضرت از ابوحنیفه پرسیدند منظور چیست، او هم گفت منظور همین نعمتها است، حضرت هم فرمودند منظور ولایت ما است.

استاد: اتفاقا تمام این موارد مصادیق در مآل موید عرض من میشود. یعنی امام علیه‌السلام در اینجا مطلبی را میگویند که مخالفتش با کتاب، به‌معنای تدبر او است، با آن وجوه. نه برای اینکه بگویند دیگری از ما اهل البیت نیست. مصادیقش را نگاه کنید. الآن در اینجا حضرت میخواهند بگویند تو اصل نعمت که اساس کار السلام است -«الیوم اکملت لکم دینکم»- را کنار میگذاری و سراغ یک شربت آب میروی؟! «ان الله اعز و اکرم من ان یسأل المومن من شربة الماء». یعنی اهم و مهم.

شاگرد: «من اکل بصل عکة بمکة وجبت له الجنة» مخالف قرآن است ولی چون خیلی سخیف است... .

شاگرد۲: کجای قرآن؟

شاگرد: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[2]

استاد: من میگویم شما یک مثال بیاورید که بگوید این را در کردیم به‌خاطر اینکه مخالف با «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» است. نه اینکه شما در قرن پانزدهم بگویید مخالف با این است. بحث ما این نیست. ادعای شما این است که میگویید روایات عرض علی الجدار بود و ضرب به جدار شد و تمام شد.

شاگرد: وقتی ویونس تصریح میکند، شما میگویید نه.

استاد: شما همین تصریح به ضرب علی الجدار را بیاورید.

شاگرد: وقتی خودش میگوید من اینطور میکردم... .

استاد: میگوید به‌خاطر دسّ میکردم. یک جایی هست که به‌خاطر مخالفت با کتاب ضرب علی الجدار کنند.

شاگرد: فرقی ندارد آن دسی که میکند مخالف با کتاب باشد، یا جعلی که انجام میدهد. این دو چه فرقی دارند؟

استاد: به‌خاطر اینکه شما مدعی هستید زیاد بود. معاملهٔ ضرب علی الجدار را کردند و کلاً هم هر چه لازمه ضرب علی الجدار بود از جامعه دینی برافتاد. من عرض میکنم باید یک جا اسمی از آن بیاید. چطور سلسله ای از روایات وسیع، مخالف با کتاب باشد، اصحاب ائمه هم به روایات «اضربوه علی الجدار» عمل کردند و ضرب به جدار هم کردند، اما یک جا نامی از آن نیامد که «ضربناه علی الجدار لانه مخالف للکتاب». شما چیزی را ادعا میکنید که هیچ اثری از آثارش نیست. و حال اینکه در محافل علمی ذکر میشود. میگویند صد حدیث بود که «ضربناه علی الجدار لانها مخالف للکتاب». همین کلیش باشد خوب است. شما میگویید ببینید تصفیه کردند. هر چه بود، ضرب علی الجدار شد و تمام. «اضربوه علی الجدار» تا روز قیامت دیگر مصادیق ندارد. من ببینم فرمایش شما را درست میگویم یا نه. یعنی در یک مقطعی امت السلامیه ضرب علی الجدار کردند و تمام شد. اصلاً مصادیق نداریم.

شاگرد: ضرب علی الجدار کردند، به خود امام عرضه کردند و مجموع آنها فهمیده شد.

استاد: علی ای حال این فضا بوده.

شاگرد۲: اصحاب چطور به روایات ضرب علی الجدار عمل کردند؟ آنها چه فهمیدند و چطور این کار را کردند؟

استاد: روایات عرض بر کتاب متعدد است. یکی-دو تا نیست. خیلی مضامین عالی و راقی دارد. در کافی شریف بود؛ مکرر این را عرض کردم. بعضی از چیزها به قیمت در نمیآید. چرا؟ بخاطر اینکه یک کلمه در آن هست. این روایت کافی شریف چه میگوید؟ میگوید:

> **سأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ قَالَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ [3]**

«عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ»؛ این خیلی روشن است. ما باشیم میگوییم لانثق را کنار بگذار، حضرت چه جوابی میدهند؟ خیلی مهم است. او سند را ذکر میکند و میگوید من نثق به و من لانثق به. حضرت به جای اینکه بگویند این دیگر سؤال ندارد، خبر ثقه را بگیر. اما حضرت میفرمایند: «اعرضوه علی کتاب الله».

شاگرد: در روایت آمده:

> **لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثاً إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِداً مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى...[4]**

حضرت میفرمایند «ما وافق الکتاب و السنه» را بگیر.

استاد: همینجا من یک سؤال میکنم؛ آن چه که دسّ مغیرة بن سعید است، تماماً مخالف کتاب و سائر احادیث هست؟

شاگرد: تماماً یعنی چه؟

استاد: یعنی تک به تکش. مخالف هست یا نیست؟

شاگرد: بالأخره یک جایی مخالفت دارد.

استاد: پس دسی هست که با این ضابطه شناخته نمیشود. پس دارند صیانت میکنند از بخشی که میتواند مضلّ بار او باشد. نه اینکه بخواهند بگویند این مطلبی که من گفتم تمام است. شما دیگر کلاً از ابتلاء به دسّ مصون هستید.

شاگرد: ولی یک مرحلهای هست که متوجه میشوند. برای همین هم گفتهاند که شما خودت به موافقت و مخالفت کتاب تطبیق کن. یعنی بر عهده خودش گذاشتهاند. دریک مرحله متوجه

می‌شدند و در مرحله‌ای دیگر بر حضرات و اصحاب عرضه می‌کردند، لذا مجموع آن‌ها بساطش جمع شده.

استاد: عرض من این است: کسی که یک عمر در یک محیطی بوده و با یک مبانی‌ای آشنا است، پیام اصلی قرآن را در محکمات روشنش می‌داند؛ نه در دقائق مرادش. این‌طور نیست که به او بگوئید اول احادیث را بشنو و شاید قبول هم بکند، بعداً اگر خواستی ضرب علی الجدار کنی، برو کل قرآن را بخوان. تفسیرش را هم بخوان، اگر این‌طور بگوئیم، چه کسی هست که تا نهایت رسیده است؟ تنها خود امام می‌شوند.

شاگرد۲: با ارتکازات ذهنی اش پیرامون آیه احتمالاتی را بدهد، وقتی احتمالاتی را داد و ظاهر کلام به ذهنش آمد «فاضربوه علی الجدار» نیست. بله، تفصیلاً لازم نیست تمام تفاسیر را ببیند. ولی همین که احتمال خلاف را می‌دهد و در ذهنش هم هست که این اختلافات مورد بررسی قرار گرفته کفایت می‌کند. لزومی ندارد تفصیلاً همه را ببیند. در فضای ذهنی اش هست که این آیه شریفه می‌تواند این معانی را برساند. ولی تفصیلاً نمی‌داند.

استاد: الآن روایتی می‌آید که با فضای ذهنی او مخالف است. این روایت می‌گوید به تو ربطی ندارد، چون هنوز تو کامل چیزی نمی‌دانی، حرام است که ضرب علی الجدار کنی. لذا باید صبر کنی.

شاگرد۲: این را می‌فهمد که احتمالاتی هست؟

استاد: نمی فهمد. احتمالات برای علماء است. ذهن عرف عام توحدگرا است. مثالی که دیروز زدم را ببینید؛ اگر آیه می‌فرماید «قتل الانسان»، این «الانسان» در آیه مذموم خدای متعال است، در ذهن عرف عام این انسانی که در آیه مذموم است، می‌تواند امیرالمؤمنین باشند؟! ذهن او نمی‌تواند. اگر آیه انسان مذموم را می‌گوید محال است که مراد از آن امیرالمؤمنین باشد. یعنی او در درک معانی یک آیه توحدگرا است. آن توحد هم که می‌گوید مذموم است. پس اگر شما خواستی با درک مذموم توحد گرا، به وسیله روایت، الانسان را روی امیرالمؤمنین هم پیاده کنی، کار حرامی می‌کنی. خودت را در معرض خطر اعتقادی قرار می‌دهی. لذا برای تو این منفی است. یعنی برای تو و اخذ تو و تلقی تو منفی است. در مورد شئونات و خصوصیات «ضرب علی الجدار» می‌خواستم مطالب دیگری عرض کنم که مانده است.

مطلب اصلی ای که می‌خواستم بگویم همین بود که امروز گفتم. ببینید اول در کلمات اساتید آمده ای نیامده. به‌خصوص اگر وفات کرده باشند! شوخی می‌کنم. من قابل نیستم که من این را بگویم. از این باب می‌گویم که می‌خواهم نقل علماء را بگویم و لبخندی بزنید. حاج آقا می‌فرمودند به نظرم حاج شیخ عبد الکریم حائری مطالبی را می‌گفتند، بعد می‌گفتند میل دارم ببینم این مطلب را دیگری گفته ای نه. بعد می‌گفتند یک ملّا مردهای پیدا کنید که این را گفته باشد. شوخی می‌کردند. یعنی اگر حرف من را ملّایی گفته باشد، یک ملّا مردهای است. طنز لطیفی بوده. و هم این‌که کسی باشد که وفات کرده باشد. چون می‌دانید نوعاً کسانی که وفات می‌کنند، استاد به حرفشان اقوی می‌شود. یه انتشاراتی ای بود. دید ساعت دو ی شب درب خانه‌اش را محکم می‌زنند. بیرون آمد و گفت آقا چه کار داری؟ گفت فلان کتاب را داری؟ گفت بله، شش سال ای ده سال است که در انبار من هست و جا گرفته. گفت من یکی از آن‌ها را می‌خواهم. گفت چطور؟ کتابی که چند سال است در انبار من هست و خریدار هم ندارد، نصف شب من را از خواب بیدار کردی که یکی از آن‌ها را می‌خواهی؟! گفت این کتاب فردا کم یاب می‌شود. گفت چرا؟ گفت چون مؤلف وفات کرده است! گفت مؤلف وفات کرده و فردا دیگر کتابش نیست. من زود آمدم که آن را تهیه کنم.

شاگرد: یک جنبه خوبی که ملامرده داره دیگه نمی‌تونه تکذیب هم بکنه و بگوید مقصود من این نبود.

استاد: علی ای حال جمع بین روایات عدم اخذ به ظواهر کتاب و اخذ به آنها در این بیان سامان بدهیم، و دوم اینکه این معنا به‌عنوان یک چیزی که فصل الخطاب جمع بین روایات می‌شود، و اینکه اگر صد روایت آوردید و از آن طرف هم آوردید، به کجا مربوط می‌شود؟ همین «فاضربوه علی الجدار» جای خودش را پیدا می‌کند. به فرمایش شما لازم نیست چقدر تفسیری خوانده باشیم. عینی باز قرآن کریم یک مدلول تصوری دارد. یک مدلول ظاهر عرفی دارد که به‌طور قطع می‌توان از این عبارت به خداوند نسبت داد، آن را داریم. چرا ضرب بر جدار نکند؟! به‌خصوص که خلاف این ظاهر باشد، به‌نحوی‌که او نمی‌تواند آن را درک کند. باید مراجعه کند. «فَأَرْجِهِ وَقِفْ عِنْدَهُ حَتّٰى تَلْقَىَ إِمٰامَكَ»[5]، همه جا ممکنش نیست. به فتنه می‌افتد. مولی فرموده برای صیانت تو هرچه خلاف این واضحاتی است که از قرآن می‌دانی، توقف کن. توقف کن به‌معنای اینکه آنها را کنار بگذار، نه به این معنا که احتمال بده. چون خیلی از جاها نمی‌تواند احتمال بدهد.

---

[1] التکاثر ۸

[2] الصافات ۳۹

[3] الكافي , جلد۱ , صفحه۶۹

[4] اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) , جلد۱ , صفحه۲۲۴

[5] الاحتجاج , جلد۲ , صفحه۳۵۵

کثرت سیاق نفی در روایات برای در انحصار یک معنا

شاگرد:...

استاد: نفی به‌معنای سوق دادن ذهن مخاطب به معنایی ارقی. از این دست خیلی داریم. نفی مطلق نیست که آن یعنی هیچی. نفی به این معنا است که چرا تنها همین را می‌فهمی؟!

شاگرد: ظهورش این است که مؤمن مگر شراب می‌خورد که نماز بخواند. ظهورش همچین حالتی دارد.

استاد: ظهورش این است که وقتی نازل شد که می‌خوردند. مگر تحریم خمر به مرات نبود؟! امام این را نمی‌دانند؟! اول بود «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا»[1]، بعد «رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَٰنِ فَاجْتَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[2] آمد. وقتی تحریم تشریع شد، آن وقت می‌خواندند «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ وَأَنتُ سُكَٰرَىٰ»[3].

شاگرد: فرمایش شما درست است اما ظهور ردع حضرت این نیست... .

استاد: یکی-دو تا نیست از این ردع ها مفصل داریم. ردع از انحصار فهم یک معنا است. نه ردع به‌معنای نفی مطلق آن باشد. اگر یک مقالهای ردیف کند، برای ناظرین بعدی خیلی جا می‌افتد که این کارشان بوده. یک چیزی را نفی می‌کنند تا ذهنش متوجه معنای جدید ای بدل شود. در قرائات هم همینطور بود. خیلی از چیزها که حضرت می‌فرمایند به این صورت است، این نازل شده، یعنی فقط آن نیست، بلکه این را هم ببین به‌عنوان یکی از سبعة احرف.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] البقرة ۲۱۹

[2] المائدة ۹۰

[3] النساء ۴۳